

حافظ از دیدگاه یوهان کریستوف بورگل

گزینش و ترجمه: محمود عبادیان

یوزف هامر در سال ۱۸۱۳-۱۸۱۲ م. دیوان شمس الدین محمد حافظ را از زبان فارسی به آلمانی در دو جلد ترجمه و در «کوتا» منتشر کرد. گوته پس از مطالعه این اثر معتبر، از آن الهام گرفت و «دیوان غرب و شرق» خود را در سال ۱۸۱۹ م. در همان شهر به چاپ رساند. مطالعه دیوان حافظ شور و شوقی در وی برانگیخت. پیدایش چنین حسی در وجود یک انسان غربی، به ویژه آلمانی، بی سابقه بود و این خود بیانگر اوج نبوغ حافظ است و بر همین اساس گوته سروده است که:

«ای حافظ سخن تو همچون ابدیت بزرگ است، زیرا آن را آغاز و انجامی نیست. کلام تو چون گنبد آسمان تنها و به خود وابسته است، چه همه آن آیت جمال و کمال است. اگر روزی دنیا به سر آید، ای حافظ آسمانی آروز دارم که تنها با تو و در کنار تو باشم. همراه تو باده نوشم و چون تو عشق ورزم، زیرا این افتخار زندگی من و مایه حیات من است.»

«بی کرانگی» در دیوان حافظ زمانی درک می‌شود که انسان به اهمیت نوآوری شاعرانه او می‌اندیشد و بدین گونه است که گوته با حافظ احساس نزدیکی و خویشاوندی می‌کند. افزون بر این، آنان در نحوه تفکر، جهان بینی و هم‌چنین بداهت شاعرانه، یگانه اندیشد. حافظ بزرگ‌ترین غزل سرای زبان فارسی است. شهرت حافظ همانند دانته در زمان حیاتش به فراسوی مرزهای سرزمینش رسید. سخنش نه تنها بر دانش آموختگان تأثیر می‌نهد بلکه، توده عامی مردم را نیز درمی‌گیرد. تمامی اندیشمندان و عامیان به سخنانش عشق می‌ورزند و به همین دلیل، اشعارش را در خاطر می‌سپارند، هم چنان که سه مصرعی (ترست)های «کمدی الهی» دانته را در ایتالیا از زبان علاقه‌مندان می‌شنویم. دیوان حافظ جایگاه خاص خود را در میان ایرانیان دارد، چنان‌که در منزل هر ایرانی، دیوان حافظ در کنار قرآن مجید یافت می‌شود. دوستداران حافظ، تلاش می‌کنند تا با اندیشیدن در اشعار وی، معانی کلام شاعر را به درستی دریابند.

علت تأثیر گذاری حافظ در چیست؟ و چرا اشعار حافظ بر خوانندگان غربی - به جز در موارد استثنایی گفته شده - تأثیر نمی‌گذارد؟ پاسخ آن است که چون شعر حافظ «سنخیت مشرق زمینی» دارد و به عبارت ساده‌تر اشعارش ترکیبی است از جریان‌های معنوی ایران در قرن چهاردهم میلادی، بنابراین هر آن کس که خواهان درک انگیزه‌ها و مفاهیم شعر حافظ است و نیز علاقه‌مند به دریافتن تأثیر هنر اوست، باید به دیار وی سفر کند و به تاریخ ششصد سال گذشته سرزمین او بنگرد و سیری چند هزار کیلومتری در مشرق زمین در پیش گیرد تا بتواند تصویر نقوشی را که حافظ خلق کرده است، دریابد. چهره‌ای که با همه بیگانگی و دوری، قادر است همگان را مجذوب خویش سازد. گر چه درک مفاهیم اشعار حافظ دشوار است، اما بسیار سودمند است چرا که حاصل آن، عشق به خاورزمین، عشق به اشعار غنایی و عشق به آزادی روح آدمی و ستیز با هر گونه جزم‌اندیشی است و این همان هنر حافظ است.

زندگانی حافظ: زندگی حافظ همانند دیگر شخصیت‌های برجسته قرون وسطایی

اسلامی در هاله‌ای از ابهام است. نظریه‌های واقعی و تخیلی که درباره نوع زندگی او وجود دارد، چنان در هم تنیده شده‌اند که اغلب یافتن نظرات حقیقی، کاری عبث می‌باشد و اشعار دیوان حافظ نیز با زبان پیچیده و چند معنایی‌اش، این بهام را هم چنان باقی می‌گذارد.

دوران زندگی حافظ دوران آشفتگی اجتماعی است، اما چنان می‌نماید که او - بیش از آنچه تاکنون تصور شده - بر رویدادهای زمان خویش تأثیر گذاشته و بعضی از این حوادث را در اشعارش به صورت کنایه بیان کرده است. اما از آنجا که حافظ تقریباً تمامی سخنانش را در عالمی از تصویرهای عاشقانه مرسوم، بیان کرده، هر گونه ارتباط زمانی آنها را از آمیز گردیده و به یک طبقه انتزاعی آمیخته گردیده که دریافت معانی مشخص از آنها، به ندرت امکان‌پذیر است.

شعر حافظ: چنانکه گفته شد، شعر حافظ ترکیبی است نبوغ آمیز از جریان‌های گوناگون سنت‌های ادبی زمانه‌اش، اما عناصر تلفیق یافته در اشعار حافظ عبارتند از:

۱. سنت ادبی: سنت ادبی را باید به معنای گسترده کلام در نظر گرفت و ابعاد گوناگون آن را تفکیک کرد. در وهله نخست باید سنت محتوایی را از سنت صوری (ظاهری) و به طور عمده از رطوریقایی جدا کرد و هم چنین سنت فارسی را از سنت عربی متمایز ساخت. باید گفت که صورت ظاهری غزل بر گرفته شده از شعر عرب است و صرف نظر از تأثیر استثنایی شعر عامیانه اندلسی، دارای شکلی هماهنگ و پیوسته است. هر بیت شامل دو مصرع است که قافیه و یا ردیف اولین مصرف چکامه (غزل) یکسان و همانند است و وزن تمامی ابیات غالباً بر پایه یکی از ۱۶ وزن یا بحر شعر عربی، شکل گرفته است.

شایان توجه آنکه نام شاعر اغلب در یک بیت که دارای ماهیت مستقل است، در کنار «من» شاعر آورده می‌شود که گویی نبوغ شاعرانه یا مبدأ الهام بخش اوست.

حافظ غزل را از دو دیدگاه متحول کرده است: یکی با یک دست و همخوان کردن محتوای درونی غزل که شاه شجاع از آن انتقاد کرده است و برای محقق غربی ایجاد درد سر می‌کند. دیگر آنکه او عامل تصویر عاشقانه غزل را برای منظور وصفی (قصیده‌ای) به کار برده

است؛ به سخن دیگر، ستایش از امیران با شعر عاشقانه چنان در هم آمیخته شده که می‌توان امیر مدح شده را معشوق تلقی کرد و در عین حال، معشوق ستایش شده می‌تواند همان شاهزاده (امیر) مدح شده باشد.

با هر گونه تعبیری از عالم تصویر عاشقانه، بدین نتیجه می‌رسیم که شعر حافظ شعری است عاشقانه و به مثابه شعر عاشقانه و نه مداحانه است که سرشار از عناصر محتوایی، تصویرهای شاعرانه برگرفته از شعر کهن عربی (و فراتر از آن نظم سروده‌های باستانی) است و این خصوصیات است که به چهره معشوق «راز و رمز» می‌بخشد و اغلب در تحلیل شعر حافظ از آن سخن می‌رود.

شاعر عرب عهد جاهلیت، معشوق خود را در چادر (خیمه) همسایه ملاقات می‌کرد و از آن جا که ماجراجویی خطرناک به شمار می‌آمد و به همین دلیل حد اعلای پرده پوشی لازم بود، عمر بن ابی ربیع در این باره می‌سراید:

«چگونه می‌توانم راز دار بمانم، وقتی آن به تار و پود من رسوخ کرده است؟».

آنگاه حافظ می‌سراید:

نهان کی ماند آن رازی کز او سازند محفلها

چهره و چشمان عاشق، راز او را آشکار می‌کند و اشک دیدگان او را لو می‌دهد. (نک: گوته، «اعتراف» در «کتاب سراینده»).

ما در خواندن استعاره‌ها و صور خیال شاعر به مبالغه‌های شاعرانه بر می‌خوریم که درک آن اندکی برای ما بیگانه است. ریشه این گونه تصویرها را باید در ستایش و مدح فرومانروایان جستجو کرد. چرا که هنگامی که پادشاه از شاعر مدح مبالغه آمیزی می‌طلبد، شاعر مسئولیت را - آگاهانه یا ناآگاهانه - با مبالغه‌ای کم‌رنگ از خود دور می‌سازد و به آن «عرفیت و مشروعیت ادبی» می‌بخشد تا آن را از نظر محتوایی فاقد ارزش کند.

در مورد سنت ادبی دو جنبه دیگر نیز وجود دارد که توجه بدان‌ها برای درک شعر حافظ خالی از اهمیت نیست. یکی جابه‌جایی ضمیر و شخص دستوری در شعر است که این امر

یک جناس زبانی به شمار می‌رود و فن شعر نویسان عرب آن را یک فرم رطوریقی (سخنورانه) می‌دانند. حافظ استادانه از این تمهید شاعرانه بهره جسته است. بدین معنا که او نه تنها از اول شخص به سوم شخص فرا می‌رود (و از مفرد به جمع یعنی حدیث خودی مدبل به خطاب به دوستان می‌شود) بلکه اغلب، خود فرد یا شخص مورد خطاب نیز عوض می‌شود و خود (حافظ) را مخاطب قرار می‌دهد (حتی در تصویر بلبل) و به معشوق خطاب می‌کند (با تصویرهای گوناگون چون گل، سرو، ساقی و...) و پس از آن باد شرق (صبا) زاهد، واعظ و... را مورد خطاب قرار می‌دهد.

بعضی معتقدند که غزل حافظ طرحی است که آگاهانه پی‌ریزی شده است و البته این امر مورد تردید است. لسکو (Lescot) بر این باور است که هر بیت با بیت قبلی و بعدی، همخوانی دارد. ویکنز (Wickens) معتقد است که تمام بیت‌های یک غزل پرتویی از یک تفکر کانونی شده است شدر (Schaefer) می‌اندیشد که در ابیات حافظ چندین موضوع هدایت‌کننده وجود دارد و آربری (Arberry) می‌گوید که اشعار در تقابل با یکدیگر سازمان یافته‌اند و تمامی این نظرات اثبات این نکته است که یافتن پیوندی منطقی در اشعار حافظ، کاری است عبث و بیهوده.

۲. **دستاوردهای ادبی پیش از اسلام:** منظور از سنت پیش از اسلام، سنت ایران باستان است. گرچه حافظ در غزل‌هایش با عناصر یهودی و مسیحی سر و کار دارد اما از آنجا که این گونه عناوین از مجرای فرهنگ اسلام در زبان فارسی وارد شده‌اند، می‌توان آنها را اسلامی تلقی کرد.

حافظ در اشعار خود با نام‌های اساطیری و تاریخی که در شاهنامه فردوسی آمده است، بازی شاعرانه می‌کند. بیش از همه جمشید، صاحب جام جادویی را یاد می‌کند، جامی که با آن می‌توانستند به اسرار عالم نادانسته (دیگران) دست یابند و بیش از جمشید، حافظ به «مغ باوران» زردشتی می‌پردازد و آنها را به شیوه‌ای شگفت، موضوع اشعار خود قرار می‌دهد. باید به خاطر داشت، شرابی که این چنین در شعر حافظ ستایش می‌شود و در فضای

اسلامی، بی توجه به منع آن، آشکارا و پنهان نوشیده می‌شود، در واقع در دیرهای مسیحیان و مغها فراهم می‌آمده و عرضه می‌شده و حافظ نیز بر همین اساس، در میخانه پیر مغانی را می‌یابد که قادر است راز فرو بسته جهان را بگشاید و این چنین است که پیاله او به جام جم شباهت دارد.

از جمله عناصر سنت کهن در شعر حافظ، جنبه‌هایی از مشرب خوش باشی (هدنیسم hedonism) است و گر چه نماینده برجسته ملک خوش باشی در ادب فارسی، خیام است، اما حافظ نیز خود را رند می‌نامد.

۳. سنت اسلامی: حافظ از عالمان علم کلام بوده است، هم‌چنین حافظ قرآن و در جایی نیز خود می‌گوید که شراب ذات را نوشیده و آیینۀ زیبای الهی شده است. چنانکه گذشت، حافظ به حرمت پیر مغان خواهان آن است که سنت مغان احیا شود و قصه عاد و ثمود فراموش گردد و درغزلی دیگر تمایل به ارزش‌های مسیحی به تصویر کشیده شده است و البته قرآن نیز در جای جای دیوان منبع سعادت توصیف شده است و همگی این‌ها در پرتو عشق به «دوست» آمده است، چرا که برای حافظ میان میخانه، مسجد، کلیسا و آتشکده تفاوتی وجود ندارد و آن چه اصل است تنها حضور «دوست» است.

۴. عرفان اسلامی: عرفان گونه‌ای از اعتقاد است که در تمای دین‌ها وجود دارد و در واقع تبلور زندگانی و زیسته‌هایی است که بارزۀ آن آمیزش راز آمیز با خدا به صورت وحدت عرفانی است. عارف این حالت را در جهان مادی به صورت وجد یا اتصال تجربه می‌کند. عرفان اسلامی از میان مسلک‌های گوناگون، مکتب‌هایی رابه اصالت و اعتبار می‌شناسد که در زندگانی دنیایی به علت هدف برتر، از آداب و رسوم معمولی رهایی یابند و با چشم پوشی از منافع و حق شخصی خود گامی در جهت کسب سعادت عرفانی بردارند، چنانکه حقانیت اشتیاق عاشق هنگامی معلوم می‌شود که از شادی وعده بهشت، بزرگ منشانه گذشت کند. حتی در غزل نیز هنگامی که رندی شاعر با خوش باشی خیامی در هم آمیخته می‌شود، نباید از نظر معنی، بار عرفان زدایی داشته باشد.

ویژگی‌های شعر حافظ: آوردن تخلص در بیت نهایی (پایانی) غزل، به شاعر فرصت خود ابرازی می‌دهد. در دیوان حافظ نقطه نظرهای چند گانه‌ای از این رهگذر وجود دارد:

۱. حافظ از ازل سرنوشت شاعری و رندی یافته است.

۲. به واقع عشق است که به جای حافظ سخن می‌گوید؛ هنر شاعری پس از سال‌ها رنج بدو تفویض شده است.

۳. عشق و رندی در زندگی حافظ توأمان است. (او عاشق و رند است).

۴. این گونه جهان بینی حافظ را بر آن می‌دارد تا خود را گنجینه فرزندی بداند... چنانکه در یکی از غزل‌ها، مقبره خود را زیارتگاه رندان جهان می‌داند.

حافظ به زبان فصیح و طنین روح افزای سخن خود آگاه است و معتقد است که سحر سخن او از ری به روم فرا رفت و به مصر و چین رسوخ یافته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی